بان بلا که حافظین ... / که طایف مرتبت وز وی برفزود

بحق آه های جگرسوز سید سجاد / که داد مردمی و مردانگی بماتم داد

ز بس گریست چهل سال از برای پدر / شد ملقب بیعقوب آل پیغمبر

بحق باقر علم محمد مختار / بحق جعفر که از صادق گفتار

بحق موسی کاظم ... شفا / بناه قبه طلا ... علی رضا

بحق ... تقی جواد / ... بحظه بعد

بحق قبله ارباب دین علی نقی / بحق عسکری آن شافع سعید و شقی

بحق آن امام زمان / که مالک است بکل ممالک امکان

که ما گروه که در محنتیم و آزاریم / زخاندان ... اهلبیت مختاریم

مخالفان همه ... / عجب غم است بعالم شماست

... ظلم دستگیر شدند / ... عزیز که بر کافران سیر شدند

... مسلمان که کافران دو رنگ / فروختند ... دست فرنگ

... مانده ای غفار / ببخش از کرمت جمله ... و چهار

خصوص ... / که با حسین تو داد ... امید

علام ادیب فیض ... مولاست / خواست ... شد السفت ... است

...

بهنام خدا

ملاحظه شد

اردلان ١٣٤٨/٧/٢٣

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

میکرو فیلم تهیه شد

اداره مخطوطات

نام کتاب: دوازده بند

مؤلف متن: علی بن احمد محتشم — محشی:

مترجم:

شارح:

تاریخ تحریر: — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ١٥

نام کاتب:

موضوع: ادبیات — زبان: فارسی — عدد اوراق: ٤

طول: ٢٣ — عرض: ١١ — شماره عمومی: ٣٢٢٩١

وقفی / خریداری: مقام معظم رهبری — تاریخ وقف: بهمن ٨٣

ملاحظات:

* ذیلاً ٥ برگ در بحر طویل و غیره ضمیمه دارد

١٣

... دست و هر کلابی ... / زان گل که شد شکفته ببستان کربلا

... کوفیان ... / خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

... بودند ... همه ... / خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان ... / فریاد العطش ز بیابان کربلا

١٤٥

بان بلا که خافقین [illegible] | که طایف [illegible] ورد و ورد او

نکوهای جگر سوز [illegible] سنجابه | که داد مردمی و مردانگی بنام داد

ز بس گریست چهل سال زیر ابی | شد ملقب به یعقوب آل پیغمبر

بحق باقر علم محمد [illegible] | بحق جعفر که از صفا [illegible] گفتار

بحق موسی کاظم [illegible] | [illegible] علی رضا

[illegible] | [illegible] بحفظه بعد او

[illegible] | [illegible] و شفق

[illegible] | [illegible]

بند محتشم

باز این چه شورش است که در خلق عالم است | باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین | بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو | کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب | کآشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست | این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست | سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند | گویا عزای اشرف اولاد آدم است

بند — خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
پرورده کنار رسول خدا حسین — دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا | در خاک و خون فتاده به میدان کربلا

گر چشم روزگار بر او فاش می‌گریست | خون می‌گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک | زان گل که شد شکفته به بستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان | خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکند | خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد | فریاد العطش ز بیابان کربلا

۱۵۱

۱۵۲

آه از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم | کردند رو به خیمهٔ سلطان کربلا

بند سیم

آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد

کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی | وین خرگه بلند ستون بی‌ستون شدی

کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان | سیماب‌وار گوی زمین بی‌سکون شدی

کاش آن زمان ز آه جهانسوز اهل بیت | یک شعلهٔ برق خرمن گردون دون شدی

کاش آن زمان درآمدی از کوه تا به کوه | سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک | جان جهانیان همه از تن برون شدی

کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست | عالم تمام غرقهٔ دریای خون شدی

این انتقام گر نفتادی به روز حشر | با این عمل معاملهٔ دهر چون شدی

بند چهارم

آل نبی چو دست تظلم برآورند

ارکان عرش را به تزلزل درآورند

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند | اول صلا به سلسلهٔ انبیا زدند

نوبت به اولیا چو رسید آسمان طپید | زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

پس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها | افروختند و در حسن مجتبی زدند

وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود | کندند از مدینه و در کربلا زدند

وز تیشهٔ ستیزه در آن دشت کوفیان | بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند

زان ضربتی کز آن جگر مصطفی درید | بر حلق تشنهٔ خلف مرتضی زدند

اهل حرم دریده گریبان گشوده مو | فریاد بر در حرم کبریا زدند

بند پنجم

روح الامین نهاده به زانو سر حجاب

تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب

چون خون ز حلق تشنهٔ او بر زمین رسید | جوش از زمین به ذروهٔ عرش برین رسید

نزدیک شد که خانهٔ ایمان شود خراب | از بس شکستها که به ارکان دین رسید

نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند | طوفان به آسمان ز غبار زمین رسید

باد آن غبار چون به مزار نبی رساند | گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

یکباره جامه در خم گردون به نیل زد | چون این خبر به عیسی گردون‌نشین رسید

پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش | از انبیا به حضرت روح الامین رسید

بند ششم

کرد این خیال وهم غلط‌کار کان غبار

تا دامن جلال جهان‌آفرین رسید

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال | او در دلست و هیچ دلی نیست بی‌ملال

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند | یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند

ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر | دارند شرم کز گنه خلق دم زنند

۱۶۴

۱۶۶

دست عتاب حق بدر آمد ز آستین / چون اهل بیت دست بر اهل ستم زدند
آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک / آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت / گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز / آن ناکسان که تیغ بصید حرم زدند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا / در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل / شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند ششم

روزی که شد بنیزه سر آن بزرگوار / خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه / ابری ببارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن / گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
عرش آن زمان بلرزه درآمد که چرخ پیر / افتاد در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود / شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل / گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
با آنکه سر زد این عمل از امت نبی / روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار

وانگه ز کوفه خیل حرم رو بشام کرد / نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هفتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد / شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند / هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت / چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد / بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان / بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین ازو / سر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
هر جا که بود آهوی از دشت پا کشید / هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

پس با زبان آن بضعة البتول / رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

بند هشتم

این کشته فتاده بهامون حسین تست / این صید دست و پا زده در خون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست / زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این غرقه محیط شهادت که روی دشت / در خون موج او شده گلگون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه / خرگاه زین جهان زده بیرون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین / شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات / کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی / دود از زمین رسانده بگردون حسین تست

چون رو سوی بقیع به زهرا خطاب کرد
وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین / ما را غریب و بی‌کس و بی‌آشنا ببین
اولاد خویش را که شفیعان محشرند / در ورطهٔ عقوبت اهل جفا ببین
در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان / وندر جهان مصیبت ما بر ملا ببین
نی نی ورا چو ابر خروشان بکربلا / طوفان سیل فتنه و موج بلا ببین
تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر / سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین
آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام / یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین
وان تن که بود پرورشش در کنار تو / غلطان بخاک معرکهٔ کربلا ببین

بند یازدهم

یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد
کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد / بنیاد صبر و خانهٔ طاقت خراب شد
خاموش محتشم که ز سوز تو آفتاب / از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک / مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان / در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز / روی زمین ز اشک جگرگون کباب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست / دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین / جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد

بند دوازدهم

تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد
بر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده / وز کین چها درین ستم آباد کرده
بر طعنت این بس است که با عترت رسول / بیداد کرده خصم و تو امداد کرده
ای زاده زیاد نکرده است هیچکس / نمرود این عمل که تو شداد کرده
کام یزید داده‌ای از کشتن حسین / بنگر کرا بقتل تو دلشاد کرده
بهر خسی که بار درخت شقاوت است / در باغ دین چه با گل شمشاد کرده
با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدر و اولاد کرده
حلقی که بوسه گاه نبی بود بارها / آزرده‌اش بخنجر بیداد کرده

ترسم ترا دمی که بمحشر درآورند
از آتش تو دود بمحشر برآورند

فدائی [illegible] حیاتم حسینم فدایت حسینم
ندیدم [illegible] حسینم
[illegible]

١٦٦

بار عیان گشت بر این چرخ مدور ۞ بیداد حسینم را که دیدم مذبوح ز خنجر بود
های زد و بیت این بار فرح گاه چو سیلاب روان میشود از چشمه چشمان محبان
علی سیل سرشک از غم اولاد پیمبر ۞ حسینم بیداد حسینم مذبوح شد از خنجر فولاد حسینم
آه از آن جگر سوز غم اندوه که در کرب و بلا قوم جفا کار دل از کین دار
نمودند قتل جان علی را و رسید بزهرا هم کشته و خنجر ۞ بسکه بر جسم مطهر
زده بودند جراحات سنان تیر و دگر تیغ بر آن خون جسد بود روان
رفته از تن طاقت و هوش شده بیهوش و ضعیف از تب آن مجروح
در آن لجه خون گشت شناور ۞ فوج اشرار چو دیدند که آن تشنه لب آن
خشک زبان روح روان جان جهان شاه شهیدان شده بی تاب و توان
فرح کنان ز هر او خنجر سنان رفت و دگر شمر ستمگر ۞ زان میان
شمر لعین خنجر کین از کمر خویش بر آورد و روان گشت سوی مجروح که تا ذبح کند
داغ نهد بر دل زهرا و دگر حیدر صفدر ۞ بود در ضعف ز بس آن مظلوم
که استاده ببالین وی انگار فرزند [illegible] کین که کند قتل و برد سر اسید
اطهر ۞ که در آن وقت نظر باز سوی شمر نابکار که استاده بکف
خنجر خونخوار نمود و بگفت بشمر که کند آن بدن خسته مظلوم جدا سر ۞
شاه مظلوم ز بد آمده بگردون ندا کرد بان مرتد بد عهد که این وقت نماز آمد

[illegible] من خدا حکم [illegible] و الفرید [illegible]
بعد از آن خنجر کین دست قاتل بنهد کار ستمگار که تو بر دار از این خنجر
جو خوار ز تن یار پر خسته مجروح مکن ۞ نشنید و از خوف خدا کرد پس انگاه
سر خویش بی بجه جفا کار فرو برد و در آن وقت بشد شمر جفا پیش سر آن
دلبر پس سر بدو تن ببرید و داد ۞ فرمان ز باد فریاد و ز آمد ز سما تا
بسمک جن و ملک عرش و فلک نوحه نمودند و گفتند که [illegible] از این
تمام بیکس ۞ بعد از آن شمر ستمگر سگ مردود بان سر جانان همه
کسی [illegible] گلو از جسم ببریدند کرد و سوی شام روان ساخت
[illegible] نمودند و گمی خیمه و اسباب آن شاه [illegible] و اموال اطفال
حسین ابن علی [illegible] تاراج بردند و بخشیدند [illegible] حیدر [illegible]
وگرفت [illegible] ۞ ای شه کرب و بلا نور خدا شمع هدی
مهر جلا شمس و ضحی بدر دجی صحن فلک [illegible] و ز جور ابا ولی
کنار جوشن خدا از عطا [illegible] بعد [illegible] حسینم [illegible]
مذبوح شد از خنجر فولاد حسینم

ایضاً له — آه حسینم شاه شهیدان — طویل دلبر
بسته بر زنجیر جمله غمیان

آه درد او دریغا که چو کربلا و محرم شده عالم بفغان و همه در ماتم
و اولاد نبی جانب نیل بیرو خاک سیه ریخته بر سر آه حسینم شاه شهیدان [illegible]
خون دل بیرون دارد دیده چون [illegible] و نیست در طاقت گفتار ز احوال
حسین ابن علی و بیکسی آل عمر ۞ حیف مقبول [illegible] که در کربلا
از ستم تیغ جفا و ظلم سر تن جمله اولاد پیغمبر ببریدند و نبی چون که
خیمهٔ [illegible] بخت [illegible] و عرش بلرزید و عطارد قلم انداخت
[illegible] نگونسار فلک و زهره [illegible] حسینم ۞ آه فریاد که آن
[illegible] سوی خیمه و اولاد نبی [illegible] نهادند و کشادند همه دست
جفا را [illegible] عبا [illegible] همه [illegible] آه حسینم ۞ بیکسان [illegible]
[illegible] طپیدند و در خیمه [illegible] همه [illegible] حرم [illegible] آه
[illegible] همه بردند لعینان ز لباس [illegible] ز خیمه [illegible]
[illegible] آه حسینم ۞ [illegible] آل حسین ابن علی در بود [illegible]
[illegible] و [illegible] و سکینه ز [illegible] از
[illegible] و [illegible] ز بنی فاطمه [illegible] آه حسینم

آه معجر [illegible] زینب [illegible] بودند [illegible] سکینه ربودند [illegible]
بریدند همه [illegible] بیهوش فتاد چنان زینب بیچاره دو دامن
بودوند [illegible] که رسیدند لعینان [illegible] ببرند
[illegible] همه یکسر ۞ آه حسینم شاه شهیدان ۞ دختران فاطمه را [illegible] جان
غارت [illegible] ز [illegible] ربودند [illegible] و [illegible]
آه حسینم شاه شهیدان ۞ ناله و زاری طفلان [illegible] آه
غریبان ستم دیده دل سنگ [illegible] آمده [illegible] محشر
آه حسینم ۞ بعد از آن آل نبی همه بر ناقه عریان [illegible] شام
گرفته و بستند بزنجیر گران زین عبا را همه [illegible] ۞ آه حسینم
از زمان غلغله افتاد به عرش و فلک و جمله ملایک همه با ناله و فریاد
[illegible] خدا یا نظری کن [illegible] آل [illegible] آه حسینم ۞ آه از آن
[illegible] که [illegible] را بسوی معرکه جنگ ببردند و بدیدند که افتاده چنان
شهیدان همه یکطرف حسین ابن علی و اصغر [illegible] آه حسین
بیکسان چونکه بدیدند که افتاده [illegible] همه [illegible]
[illegible] و بر آن روی نهادند و کشیدند [illegible] همه فریاد و گفتند که
افسوس از این قامت [illegible] آه حسینم ۞ [illegible] حسین ابن علی

و بر سر خود میزد و میگفت که منا که همه طفلان تشنه دیده خود در ام کلثوم

بمالید برخ خون علی اکبر و میگفت دریغا از قد و قامت و رخسار و ابرو

ای جان برادر ای واحسینم بود گیسوی دگر غمزده زار بسته دیده ذبیح

عروسی چنین روز غم تاب و رخ از ماتم قاسم شده چون برگ خزان

عارض گلگون سکینه ز غم و گریه کنان بود و دگر بانوی افگار ز طپانچه

بود بر قامت سفر واحسینم جمله بودند چنین زار که ناگه

ز قفا شمر لعین و یزید از قهر طپانچه بر عارض ایشان و بزنجیر گران بست

بر پشت اشتر واحسینم از زمان روی فلک گشت کبود و رخ خورشید

سیه گشت و قمر شد بفغان در غم افلاک بگریید در این واقعه جبر

آه حسینم کردگارا بحق ذات تو و قدر نبی و علی و فاطمه و شبر واحسینم

و دگر عابد و باقر و دگر جعفر و موسی و حق شاه خراسان و تقی و نقی و

عسکری و مهدی و هادی که بیامرز غلامان همه را ذکرم جمله سراسر

آه حسینم شاه شهید الکتبه بزنجیر جمله همان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — بشنیدم [illegible]

مگو [illegible] با لشکر — [illegible] واز نبی دختر

اگر زهیبت [illegible] — چگونه [illegible] دستم

شنید [illegible] امام [illegible] — جواب داد که ای [illegible]

[illegible] — نقش [illegible] ابوطالب [illegible] علی

[illegible] فاطمه [illegible] — مراست مادر فرخنده دختر احمد

[illegible] مادر تو [illegible] مادر من — [illegible] مادر من [illegible]

تمام [illegible] مادر من — برادر [illegible] چون حسن برادر من

اگر که جد تو عبد المطلب است [illegible] — [illegible] حیدر [illegible]

یقین که جد من احمد [illegible] — [illegible] خویش [illegible]

اگر تو [illegible] جبرئیل [illegible] — [illegible] آن جبرئیل [illegible]

اگر تو زوج [illegible] رسول — اگر تو [illegible] رسولی [illegible]

خدا اگر [illegible] دلدل [illegible] — [illegible]

خدا اگر [illegible] کوثر — مرا [illegible] حسین [illegible]

خدا اگر [illegible] جعفر — مرا جدا [illegible]

خدا اگر [illegible] — منم [illegible] منم [illegible]

اگر تو [illegible] خدا — منم [illegible]

اگر تو [illegible] منم [illegible] الله — [illegible] مصطفی [illegible]

اگر [illegible] — [illegible] عالم ملکوت

[illegible]

١٧١

173

[illegible]

[illegible]

[illegible]

173